

رحم و حبیب و نسب قلعه و ... ایضا ...  
 چو گمان هر باد و ...  
 کلام و ...  
 خود را ...  
 در ...  
 در ...  
 در ...  
 در ...  
 در ...

### اریافا

شماره ششم اول سرطان ۱۳۲۷ سال ششم

## لشکرگاه

به دوست دانستم نویسنده  
 و شاعر توانای معاصر  
 خلیل الله غلبی تقدیم است

### لشکری بازار

یکی از جاهائی که در طی مسافرت اخیر بطرف قلعه بست بدون اراده و اطلاع قبلی بدیدن آن موفق شدیم بقابلی یک سلسله آبادی های دامنه دار و بسیار بزرگ و با عظمتی است که در امتداد انحنای ساحلی کناره های چپ مجرای هیرمند به فاصله سه گروهی ( ۹ کیلومتری ) شمال شرقی خرابه های قلعه بست رخ بطرف سمت پهناوری افتاده است و معمولاً امروز بنام « لشکری بازار » یاد می شود و بی همتی در تاریخ مسعودی آنرا بنام « لشکرگاه » خوانند و نه تنها طوزی که از ظاهر اسم معلوم میشود محض « اردوگاه » غزنویان بوده بلکه همیشه مرکز آن راقصه و سلطنتی باتمام آنچه خاصه يك دربار با عظمت و قدرت است تشکیل داده بودند. تا اینکه در سلسله ...  
 تا تعجب است که جائی باین همه بزرگی و عظمت چنان فراموش خاطرها شده است که در روزگار ماحق نامی هم از آن کس نبرده و نمی برد جز يك عده از ساکنین محلی که علاقه داری شان جزء آن آمده و بنام علاقه داری لشکری بازار معروف شده است علت این فراموشی دو چیز است یکی خود اسم « لشکرگاه » که با وجود استعمال در تاریخ مسعودی این مکان آن را به مفهوم عام لشکرگاه و یا اردوگاه گرفته و آنرا در مضافات شهر بست محض نمود ( بقول ... )

يك رهائش گام عادی اردو تصور کرده و گذشته اند ' دوم قلعه بست و بخصوص طاق تاریخی که آن در نشریات سالیان اخیر ما بنام طاق بست شهرت یافته و اصلاً در تاریخ سیستان به اسم « خضرا » یاد شده است ' این کمان زیبا که واقعاً یکی از شاه کارهای معماری اخیر عصر صفاری جز افغانستان است و شاید یادگار منحصر به فرد این دوره باشد آن شکوه و قشنگی که دارد توجه مردم و سیاحین و منتجبین

و اطوری به خود جلب کرده که بقیه آثار حتی آبادی های با عظمتی را که به مراتب از قلعه بست بزرگ تر و محتشم تر است فراموش کنند. علت سومی هم در بین کنجایش است و آن عبارت از آنکه در بعضی لشکر که از راه موجود است که از پهنای دشت از سواحل هیرمند از مقابل کرشک بطرف خرابه های امروزی نفس قلعه بست رفته و هر کس را مجال و فرصتی دست نمی دهد که در دامان دشت دورتر از خطی که بانسانی ها برای حرکت و سایل نقلیه معین شده است بیرون رود.

و خرابه هایی که نفس شهر بست و باغها و عقارب مشاهیر و بقایای عترانات مشهوره دور و نزدیک و دهکده های اطراف و بالا آخر لشکر گام بزرگ محمود و محمود با کوشک سلطنتی و باغهای شکار وارد و زار هر بود طه آن همه در آن واقع شده است چنانکه پهنای آن است که میان خط جریان رودخانه بزرگ هیرمند و درغنداب افتاده و امروزه و هزار سال قبل به صفت (دشت) یاد میشود اسم خاصی هم داشت که در نسخ مختلف تاریخ معلوم می شود از تاریخ سیستانی به صورت (انگکان) (ن) (اسکان) (و) (بیکان) (آو) (بیکان) آمده است - در تاریخ سیستان صفحه ۳۰۸ حین جنگ بین محمد حمدون و احمد قدام این دشت که میدان حروب آنها بوده بنام (بیکان) یاد شده و اصل متن چنین است نام محمد بن قدام و بنیچا به بست شد بدشت بیکان حروب کرده و طغان به هزیمت رفت و چون افروخی در قصد معروف خود این چارواک واضح و در قیدوزن و قیافیه (دشت لکان) خوانده بهتر است قبل از یافتن نام حل دیگر این دشت را به همین ضبط اخیر بشناسیم. ملتفت باید بود که در حوالی فریب لشکر گام و اکوشک سلطنتی دشت لکان محلی بنام دشت



و چون گمان به هم بازمیشد و در حقیقت عبارت از میدان چنوا گمانی بود که همیشه موردی زیارت  
 خود آنرا زیارت کرده بود چنانچه در صفحه ۹۵۹ از تاریخ بیبختی لشکرگاه به اهتمام آن شرح  
 و اکثر غنی و داکتر قیامت چاپ شده به این احوال اشاره شده است و او گمان  
 میکنم با این تذکره صریح دیگر مورد ندارد که به اعتبار بعضی تسلیح دیگر نوشته  
 چوگان را (جکان) و (موجگان) بخوانیم با اشارات میتوان تسلیح را بیبختی و  
 فرخی درین شبهه منی نیست که لشکرگاهی که از آن صحبت میکنیم با آن تسلیح  
 سلطانی در همین دشت لکان بالکنان واقع بود و در مقابل آن در جنوب  
 چون فاصله بست از لشکرگاه به حساب بیبختی فاصله است که با او در حساب  
 بقایای خرابه های این دو نقطه سه کیلومتر (۹ کیلومتر) از هم فاصله دارند  
 سوالی در خاطر میگذرد که آیا به این ترتیب میتوان بست را هم در دامان دشت  
 لکان قرار داد یا خیر؟ (پشت ران و پشت نواز) و این سوال را در فصل پنجم  
 امروز در چوگان و تسلیح این کلمه میتوان گفت از جهت آنست که در آن  
 زیرا استمنا سفاک بعد از خراب شدن مهرهای آبیاری که از همین عهدا جدا شده بود  
 قسمت های سرسبز نخلستان ها و باغستان ها و ناصی کجستان ها و اراضی حاصلخیزی آفتاب  
 ماحول شهر که روزی شهرت بشرا داشت همه بصورت دشت در آمدند و خیالی از  
 خواهی دامنه دشت لکان وسیع تر شده است و در این نواختن است که تا یک  
 اندازه بسیار محدود عمل نهرهای آبیاری قدیمه فقط در بعضی حصص شمال شرقی  
 دشت مذکور انجام میدهد و در بعضی نواحی که در گذشته بسیار حاصلخیز  
 روی نقشه اگر دیده شود مجرای رودخانه ارغنداب از کوکران قندقار  
 تقریباً بصورت خط مستقیم بطرف غرب جانب جاذبه سیستان پیش می رود ولی  
 مجرای هیرمند از حوالی گوشک به بعد به تدریج از خط غربی و طرف جنوب  
 غربی منحرف شده و انحنای آن قلهای ویرانه های بالا حصار است که در نیم  
 دایره بخود می گیرد و از اینجا سر راست و مستقیم بطرف جنوب می آید  
 و در افق مقابل با مجرای ارغنداب یکجا می گردد و به این ترتیب دشت لکان  
 در چوگان است بزرگ و نهائی خود تمام ساحه زمین بخط سیرک قدر  
 نخود (بافیل و زوندا) گوشک و مجرای رودخانه های فوق آنرا که را بر  
 میگوید

شبهه می نیست که از نقطه نظر جغرافیائی محل تلاقی دورود خانه نزرکی  
 هیرمند و ارغنداب سبب آبادی شهر بست و مضافات و مروطات آن بند است  
 ولی نقل آبادی ها نه به ارغنداب بلکه در حوزه هیرمند افتاده و علت آن هم  
 حتما فراوانی آب است. مستاد در این باره به یادگار منحصرا  
 سفلی از افسان است و شاید یادگار منحصرا  
 طوریکه بالا اشاره کردیم آب هیرمند از یای ویرانه های (حصار بست) میگذرد  
 و بقیه آباد بهای عمده شهر از هر نقطه نظری که بوده همه در امتداد اینجائی  
 کناره های چپ آن واقع بود چنانچه بقایای آن متصل مسیر رود خانه حد  
 به حد مشهود است و بعد از فاصله سه گروهی شمال شرقی بالا حصار شهر بقایای  
 با عظمتی دیده می شود که امروز مجموع آن بنام (لشکری بازار) یاد می شود  
 و علاقه داری هم قریب آن به همین نام موجود است و ریشه هیرمند شرح  
 مسافرت مسعود به بست چندین جا از آن به اسم (لشکر گاه) یاد کرده و بعد  
 از شرح چگونگی بقایای امروزی آن که سخنه تا بک اندازم در نظر خواننده  
 مجسم شود به استخراج بعضی قسمت های مربوطه متن تاریخ مسعودی و شرح  
 آن خواهیم پرداخت و تا جائیکه متن با حقیقت تطبیق همیشه واضح میگردند  
 که لشکر گاه نه تنها محل رهاش عسکری بوده بلکه مقر سلطنتی مسعود و  
 مسعود در بست همین جا بوده نه در افسان شهرت شریک بر این است. همین  
 و ارغنداب افتاده و او را در این جا یاد می شود اسم  
 سال در این باره به یادگار منحصرا  
 سفلی از افسان است و شاید یادگار منحصرا  
 قراریکه بالا تذکر دادیم گذر مادر لشکر گاه سلاطین غزنوی بصورت غیر  
 مترقبه صورت گرفت صبح روز پنجشنبه ۲۶ حمل که از گوشک اعزاز بست  
 بودیم در راه بناغلی نایب الحکومه قندهار از محلی بنام لشکری بازار تذکره  
 میدادند ساعت های قریب چاشت به ملاحظه (طاق حضا) و معاینه خرابه های  
 نفس شهر و چاه معروف چند طبقه بالا حصار و باره ویر و حصار و سقوطه خارجی  
 دیوارها که در یک حصه مشرف بر آب های هیرمند است و معاینه لوحه های بکنی  
 از مقابر نزدیک بست که به زیارت امام صاحب معروف است گذشت چون  
 حصه بیشتر مقابر منشا هیر و زبیرانکاها به فاصله دوشه کیلومتری شمال  
 بالا حصار واقع شده و راه آن از راه عادی بست گوشک چپ است ساعت اول



بعد از ظهر به ملاحظه کنه ها و خرابدن و عکاسی بعضی کتیبه های زیارت  
 (شهزاد گیان سرواز) و (شهزاده حسینی) و غیره گذشت که تفصیل آن شرح  
 و بسط جدا گانه بکار دارد. آنسگاه پس به حوالی قریب خرابه های حصار بست  
 مراجعت کرده و بعد از طی کمی فاصله باز از راه عادی بطرف مجرای هیرمند  
 که در پهنای دشت بر اسطه فرو رفتگی مسیر آن غیر مرئی است بسته چیده  
 به خرابه هایی نزدیک شده و کمی دور تر بیک رشته آبادی های نیمه ویرانه  
 نزدیک شدیم که در فراخی دامان بیکران دشت آنقدر بزرگ معلوم نمیشد و ای  
 دفعه تابه تناس و عظمت بقعی آن مجسم گردید.

از جانب انانب الحکومه قندهار که قبل برین اینجا را مفصل دیده بودند  
 میخواب استند از همان زاویه و نقطه ای که بار اول وارد شده بودند خرابه های  
 لشکری بازار را بما نشان دهند ولی چون دامنه های خرابه ها چندین کیلومتر  
 طول دارد و اصلا از دامان دشت از هر گوشه میتوان وارد شد و راه بلد اولی  
 هم حاضر نبود از صفحه مقابل به حصص وسطی خرابه ها نزدیک شدیم. آقای  
 خدای که مثل ما اسمی از لشکری بازار شنیده ولی آنرا ندیده بود با دایچی  
 های زیادی که بقاریخ درختان غرض غزنی دارد بل مجلدی از تاریخ بیهقی به  
 سمت آنکه و اینک وارد لشکر گاه می شود طاق خضرا در بست کباخ سلطانی  
 بانگ هر چند باد میزند دشت لکان و اشعار غزالی قصیده سرای سیستانی  
 فرخنده عظمت و جلال در بار محمد و سعود با سبک و شیوه کفتمار حقیقی  
 و باشکوه آیهقی که رفیق دانشمند ما از کمترین مرور حصه های زیاد آنرا از  
 یاد در دهه یکج شده و فضائی تولید کرده بود نهایت گیرنده و واحد آور ساعت  
 های نزدیک در سگراست آفتاب در افق غربی آنطرف آب های هیرمند آنطرف  
 یمن در دوشنی که شیبش ریگ روان است آرمیده و از ماروای ریگ های  
 میدان دیوتی خوا بیکه ازدها آخرین شعاع آتشین خویش را به ویرانه های  
 کباخ سلطانی به دیوار های کوشک دشت لکان و به کنکره های بروج  
 لشکر گاه می فرستند و در میان راه آنرا در نهایت تالیخ

تا بعد از عبور جوی آبی که از نهر سراج جدا شده است و طی صد دوسد قدم  
 در بای یک سلسله دیوارهای بلند و طولانی رسیدیم؛ در وسط دیوار از مدخل  
 بزرگی گذشتیم که به دو طرف آن برج ها و اطاق ها با دیوارهای بس ضخیم  
 تعمیر شده است. دفعتاً وارد میدان بسیار بزرگ مستطیل شدیم که دیوارهای  
 چهار ضلع آن همه آباد است و دور سطح آن صفحه می تا حال باقی مانده.  
 محوطه با این عظمت و بزرگی با این همه دیوارها و مدخل بزرگ که آثار  
 خرابی کمتر در آن وارد شده است دفعتاً ذهنیت ما را که تا دقایق اخیر منتظر  
 چیزهای عادی بودیم تغییر داد. چون لشکری بازار تنها اسمی است که باید عجالاً  
 مقصود این همه آبادی ها را از مفهوم آن استخراج کنیم بفرماندگی از  
 میدانهای مشق نظامی آنها رفتیم و ای قوراً باید عرض کنم که این حدس  
 خلاف حقیقت بود و بعد از پایان شرح چشم دید خویش در خرابه ها از زبان  
 بیهوشی حقیقت امر را بشما شرح خواهم داد و عجاائب و ملاحظات خود را ادامه می دهیم.  
 بعد از نگاهی به چهار سمت این احاطه وسیع پیش رفتیم و از مدخل  
 بزرگ و بلند دیگر گذشته وارد محوطه دیگر گردیدیم که بذات خود خیلی گران  
 میباشد ولی طبعانه به تناسب محوطه اولی آن به سهولت آن کوچکتر معلوم میشود.  
 دیوارهای این محوطه داخلی از یک سلسله کمان هائی دارد  
 که قوسی آنی به اصطلاح فرانسوی بشکل نعل اسبی و حاشیه های پلستر آن  
 درجه هائی که باقی مانده دندانها دارد میباشد. پیاپی تو از ارتفاع سر کمان های  
 مذکور یک عدد کمان های دیگر در دیوارها تعبیه شده که مقصود از آن شاید  
 استحکام بهم آرها باشد. بهر حال تناسب جسامت بلندی دیوارها از ارتفاع مناسب  
 و ترکیب کمان ها بقایای پلستر کمانی روی دیوارها از نینات بشکل گنهای  
 بزرگ مدور که جاهای افترکی آنها کننده در سطح دیوارها معلوم میشود و یکی  
 آثار تزئینات قالب گرفته شده و حتی شش عدد بعضی از رنگ آمیزی هادر نقاط مصون  
 از لبران در زیر کمان ها به مراتب به حیرت افزود بعد از ملاحظه این همه  
 جزئیات باز در پهنائی آبادی های نیمه ویرانه پیشتر رفتیم اول



و بعد از مدخل بزرگ دیگر وارد تالاری شدیم به شکل صلیب که به تعبیر مدیا  
 هیئت حفريات فرانسوی محل دربار های رسمی سلاطین غزنیه بود: دیوارهای  
 ضخیم به بلندی چندین متر استاده و از روی وسعت محوطه مرکزی آن تعیین  
 میشود که چه کنیسی بزرگ فراز آن برپا بود در چهار گوشه تالار اطاق های  
 بزرگ دیگر با مدخل ها و روشن دان ها مخصوص باغ و درباری موجود است  
 و میرزات زیادی از اختصاصات سبک معماری وقت که نظیر آن در هیچ یک  
 نقطه دیگر افغانستان حتی و در سائر آبادی های اسلامی دو کشور های دیگر هم  
 دیده نشده تا اندازه زیاد واضح و جابجا باقی مانده است. در مقابل دهلیز عریض  
 تالار دربار محوطه داخلی بزرگ دیگر دیده می شود که در آن جا بزرگان  
 و اهل دربار و کسانی که که روز های مخصوص بغرض تشریف به بارگاه  
 سلطانی می آمدند انتظار می کشیدند.  
 بیشتر گفتیم که در چهار کنج تالار بزرگ دیوار اطاق های بزرگ  
 دیگر تعبیه شده است که بدون سقف همه دیوارهای آن ها باقی مانده و چون  
 سقف های آن ها کنیسی بوده برای تعمیر کنیسی روی محوطه اطاق های  
 مربع در زاویه های اطاق ترتیبات مخصوصی گرفته اند که مختص به سبک  
 معماری غزنوی ها است.  
 بطرف شمال تالار دربار چندین رشته اطاق های دیگر بارها و ترتیبات  
 مخصوص دیده می شود که قرار قرار این حصص خصوصی گوشه سلطنتی داشت  
 لکن آن را تشکیل می داد. آخرین قطار اطاق های این حصه مشرف به رود  
 خانه بزرگ هیرمند است و از زیر هر کمان و هر کلبکین و در پیچه که  
 برون نگاه شود سطح آب رود خانه از پای دیوار های ضخیم و بلند گوشه کهن  
 عبور می کنند و در ماورای خطوط و بازوهای هیرمند جلگه پهناور و سرسبزی  
 افتاده که آخرش در سراسر افق مقابل با خط آسمان پیوسته است.  
 گوشه دشت لکن و دیگر قسمت های لشکر کاه از جانب دریا هم مدخل و پا  
 مدخل هایی داشت که با اتفاقی بسکی آن در تقریباً در همین حصه که وارد شده

در مقابل دهلیز عریض تالار دربار محوطه داخلی بزرگ دیگر دیده می شود که در آن جا بزرگان و اهل دربار و کسانی که که روز های مخصوص بغرض تشریف به بارگاه سلطانی می آمدند انتظار می کشیدند. بیشتر گفتیم که در چهار کنج تالار بزرگ دیوار اطاق های بزرگ دیگر تعبیه شده است که بدون سقف همه دیوارهای آن ها باقی مانده و چون سقف های آن ها کنیسی بوده برای تعمیر کنیسی روی محوطه اطاق های مربع در زاویه های اطاق ترتیبات مخصوصی گرفته اند که مختص به سبک معماری غزنوی ها است. بطرف شمال تالار دربار چندین رشته اطاق های دیگر بارها و ترتیبات مخصوص دیده می شود که قرار قرار این حصص خصوصی گوشه سلطنتی داشت لکن آن را تشکیل می داد. آخرین قطار اطاق های این حصه مشرف به رود خانه بزرگ هیرمند است و از زیر هر کمان و هر کلبکین و در پیچه که برون نگاه شود سطح آب رود خانه از پای دیوار های ضخیم و بلند گوشه کهن عبور می کنند و در ماورای خطوط و بازوهای هیرمند جلگه پهناور و سرسبزی افتاده که آخرش در سراسر افق مقابل با خط آسمان پیوسته است. گوشه دشت لکن و دیگر قسمت های لشکر کاه از جانب دریا هم مدخل و پا مدخل هایی داشت که با اتفاقی بسکی آن در تقریباً در همین حصه که وارد شده

ایم دیدیم وبلاشبهه در نزدیکی آن کشتی های خورد و بزرگی لشکر انداخته بود نظیر آن هائی که فرخی دریای دژبست دیده و در وصف آن هائی نویسد: مو کبان آب دیدم سرزده بروی آب پالهنک هر یسکی پیچیده بر کوه گران جانور کش مر کبانی سرکش ناجانور آبا هر بساک رازر کاب و باد هر یک را عثمان بر سر آب از بر زمین گسترانیده زمین و آن زمین از زیر هر ماهی بفریاد و فغان موضوع کشتی هادر مدخیل در یسائی کوشک دشت کلبکان آبپاشا شما باشد زیرا در دوره یسکی از اقامت های مسعود در این جا حادثه رخ داده که در موقعش این جا شرح خواهیم داد.

چون بیشتر عرض کردم که بلا انتظار و صورت غیر مترقبه از راه یسکی از مدخل های وسط به این آبادی های با عظمت وارد شدیم و در پهنائی عرض آن تا کناره های هیرمند پیش رفتیم ، حالا که بسکنار رود خانه رسیده ایم بهر دو طرف شرق و غرب که نگاه می کنیم دامنه آبادی است که بیش از هزارها متر این طرف و آن طرف در امتداد مسیر رود خانه عظیم هیرمند منبسط است و دیوار های ضخیم و بلند و پهن است که بر سطح آب حاکم می باشد. دشت پهناور رود خانه بزرگ، جلگه عظیم ، افق وسیع ، آبادی های با عظمت و کهن گوشک سلطانی را در قلب لشکر گام در آغوش گرفت و هزار سال است که آب هیرمند بارفتار ملایم و بر تمکین خود از پای این کساح با ایهت می گذرد.

ساعت اخیر دیگر است. آفتاب نشسته. نسیم خفیفی از ماورای پهنائی دریا میوزد. با عجله می که در پیش است از این اطابق به آن اطابق ازین گوشه به آن گوشه در تردد هستیم و در هر دقیقه از سوراخ نیم ویرانه کلسکین و کمان نیمه افتاده طاقی گوشه از سطح رود خانه بنظر خورده و با عبور و حرکت سریع ما از نظر ناپدید می شود. چون وقت تنگ است اماکن ندارد که همه جاها را به بینیم. بهر حال حصصی را که ملاحظه کردیم حین برگشت باز سرسری دیده و چون حصص باقی مانده شرقی پیشکر آبادی های لشکری بازار سر راه حرکت ما بطرف گوشک بود متوجه قسمت های غربی شدیم. در این طرف بازار متصل هم محوطه های داخلی ، میدان های محاط با دیوارها وجود دارد که تعیین

مجله آریانا (۵۰) ب لایعبداحمد و محمد اعظم - ح حیدر علی ن ز چ ب علی ه اجر ائیه شعبد تاریخ ۱۶-۳-۲۷ مطبعه عمومی



مقصود اصلی آبادی های آن مطالعات عمیق و مفصل بسکریه جارد اتا اینست که از  
 آخرین محوطه گذشته و بعد مدخل بزرگ غربی رسیدیم جناب نایب الحکومه  
 بیشتر به بلندی قریب دیوار مدخل بالا شده و ما را صدا زدند و چیزی که پیش  
 روی خود دیدیم بقایای دور شده دکان های لشکری بازار است که در ست  
 در محور مدخل بزرگ اقل بطل یک کیلومتر افتاده و از افق مقابل جاده  
 مستقیم از میان صفوف خرابه های دکان ها گذشته و به دروازه بزرگ  
 منتهی شده است. *فکر کردیم*  
 در انتها الیه نقطه غربی بازار در کناره های مسیر هر مند خرابه با عظمت  
 دیگری معلوم می شد که بعات بودن وقت و عدم آمادگی از آن صرف نظر  
 کردیم. قرار بیانات جناب نایب الحکومه قندهار دیدن لشکری با زار وقتی  
 به بیننده بیشتر قایل وارد می کنند که از همان جاده مستقیم از میان بقایای  
 قطار دکان ها وارد شود و اقامتی یک کیلومتر درین جاده مستقیم دیدن  
 خطوط دیوارهای دکان ها و رسیدن در مقابل درب بزرگ و عبور از میان یک  
 سلسله میدان های محوطه ها، دروازه های بلند و طاق ها و دیدن آبادی های متناظر  
 نسبت به محور مدخل هابه مراتب بیشتر تاثیر وارد می کند و وضاحت نقشه  
 عظمت بنا و استحکام عمارات و قدرت نقشه کشی عمرانی وقت از نقطه نظر فن  
 خوب تر مد نظر مجسم می گردید. *گرددشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی*  
 بهر حال بعد از چند دقیقه توقف در پیرامون دروازه غربی لشکر گیاه راه  
 مراجعت پیش گرفتیم. قسمت هائی را که تا تالار دربار کوشک سلطانی اتصال  
 داشت از زوایا دراهای دیگر عبور کردیم و به حصص شرقی بسکریه آبادی ها  
 پیش رفتیم نظیر تالار دربار و محوطه های داخلی مربوطه آن تالار دیگری  
 آهد عینا به نقشه و پلان اولی ولی به تناسب کوچک تر. بطرف شرق ایسن  
 تالار مدخل بزرگی است ریح به محوطه داخلی با کمان ها و ملحقات مربوطه آن  
 از روی ترتیبات مهندسی و به اساس اشارات متون بیهن چنین استنباط میشود  
 که اینجا در روزهای توقف سلطان محمود مسعود در کوشک سلطانی مخصوص  
 حضور وزرانی عصر بوده که بجای خود قصر رسمی و تالار جلوس و اطاقهای

منحوس دیوان و دفتر و معوطه داخلی بزانی بار دادن ایلیچیان و عامورین املکی  
و سگری داشته و به اصطلاح وقت آنرا دیوان وزارت میگویند. در سمت شمال  
یعنی جانب مجرای هیرمند بطرف شرق و جنوب یعنی رخ به تاغنه های دشت  
انسان آبادی هائی افتاده است که مطالعات اساسی هویت آنها را روشن خواهد  
ساخت. بعد از دیوار حصه نئی بازار بهنامی آبادی ها گذشته و باز در بگر به کنار  
های رود خانه نزدیک شدیم و آب لب دریا جانب شرق پیش رفتیم. در چند  
مقدمی مقابل ما از میان دریاچه ها دیوار های مشبك معلوم شد و توجه را بیشتر  
جذب کرد پیش رفتیم چهار اطاق بزرگ متصل هم مشرف بر آب های رودخانه  
آباد شده و در داخل دیوار ها برای هزاران کیلومتر خانه ساخته اند و اینجا  
چون بلاشبه کیلومتر خانه کوشک سلطانی بود و در روز کار آبادی جلال قصر  
هزار ها کیلومتر از مقادیر های کیلومتر خانه فراز مجرای رودخانه بزرگ و روی  
جداگانه پهناور و دشت پیکران و در هوای کسکه های کوشک سلطنتی پرواز  
طرف شرق میگردید. راجع به کیلومتر و کیلومتر خانه یکی از مراسم جشن عصر مسعود را  
در یکی از شب های سده باد آوری میگویم.  
این واقعه در سرخس واقع شده و علاوه بر آتش عظیمی که در دامان دشت  
افروخته بودند خیل کیلوتران را که اشیای سوختنی در پنجال های ایشان بسته  
بودند بهوا پرواز میدادند و در میان انواع آتش بازی این آتش های سیار هوایی  
را هم تماشا می کردند. در این میان یک نوع آتش که در آنجا با نام  
ساعت اولیم نام نزدیک است اما از افق دشت پهناور سرخی آفتاب غرب  
هموز نمودار است. دیوار های جسیم و بلند لشکر گاه و بقایای کوشک سلطانی  
که هزار سال در تابش آفتاب سوزان دشت پخته شده و باد و باران قرون متوالی  
بدان رسیده و ریخته در این دقایق اخیر روز بزرگ قلعه فولادین در آمده است.  
چون اوائل بهار است نسیم شام گاهان با وجودیکه از دامان دشت می آید خنک  
و فرج انگیز است. دو ساعت است که در پای دیوار های لشکر گاه محمود مسعود  
هر طرفی بعجله درنگ و بوهستیم. خستگی روز و روزی که از ساعت شش صبح آن  
وارد این دشت بیکران شده ایم درین دقایقی که از ویرانه های برائیم احساس

مجموعه آریانا ( ۵۰ ) به تلاعب و تدبیر محمد اعظم - محمد علی ناز علی - اجرا محمد ناز علی - ۱۶ - ۲۲ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۶ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۰



میشود. موسیو شلوم بر ژده مدیر هیئت جفا یات فرانسه ی از دیدن کاسخ نیمه  
 ویر این غزویان به اندازه خوش است که به وجد آمده و با معلوماتی که در آثار  
 عمرانی اسلامی دارد نظیر آن را فقط در بقایای پایتخت و قصور خلفای عباسی  
 در عراق سراغ میدهد و از نقطه نظر بیان و عظمت آنرا با ویرانه های (بوخیدر)  
 و (سهره) مقایسه می کند. حال خلیلی را خود می توانی تصور کنید شاعر کبری  
 حساس و توانای معاصر ما که از و بهتر کسی قادر به ساختن قصاید حماسی و تصور  
 و افعات و کوائف مجالس تاریخی نیست و به خصوص در جزئیات تاریخ عصر  
 غزویان و به کینه اسعای اما کن. کونک های سلطانی و پهلوانان آن دوره بدم  
 است از دیدن این همه صحنه های بزم و رزم بکلی منقلب شده. گاهی شعری بجا  
 در عظمت کاسخ و بیرونی غزویان از قصاید استاد سیمستانی و فخری می خواند و  
 گاهی گوشه از مجالس بزم و نشاط آن دوره را از زبان بیهقی بیان می کند  
 و با قدرتی که در نظم و نثر دارد و بیرونی که از آن دو استاد سخن کرده و می کند  
 یکطرف از دیدن لشکر گاه و کاسخ دشت لیلان الهام گرفته با قصیده غزالی  
 شیرین و از طرف دیگر در سده بر آمده است که بکلی فصل بر اساس جداره و به طریقی  
 سنک عمرانی غزویان در قاریخ موافقه خویش از نیکد کند. در این سده از دیدن کاسخ  
 و با وجود کدش های زیبا کنی که در کاسخ و حوالیه های از سینه که مختلف مملکت  
 زموده ام هیچگاه اصل و نقل تاریخی از این معنی آثار تاریخ و مملکت و قوم  
 تاریخ بالا خرم سخن پیرانی و مجلس آرائی را در تاریخ بار بعد مجلس و سینه  
 آن اینطور ارجح و زنده و به از نده ندیده بودم و افعالی چیزی عجیب و نادر است  
 که واقعات هزار سال پیش را با قید تاریخ و جزئیات در زمان آن بله چاطس  
 و سینه رفوع آن بدجبا ببینید. حوادث روزگار که همیشه و همه جا مانده  
 و معنی تاریخ را از کون ساخته و مقایسه در مملکت ما ظرفن های عواطف  
 بشری به این چیزها بیشتر صد مه رسانیده و اقلادار یکجمله امانت داری کرده  
 و معنی سخن و ایام مجالس سخن یکجا به مامی سیار و بیهقی و افعات و پیش آینه های  
 را و در من قبا ایام توقف مسعود را در کونک دشت لیلان و در لشکر گاه وادی  
 هیرمند مانند مصور زبردست به عوشگافی هائیکه مخصوص خود او است رسم میکند

۱۲۱) دیوان و دفتر و محوطه داخلی آریانا بار دادن الجیان و شماره ششم سال ششم

تاریخ معدودی یا دداشت های روز مره کسی است که روزی بحیث شاه کرد  
و پیشکارا بو نضر مشکان از دیوان اسارت به کونک سلطانی میرفت  
و در هر آن در هر جا از اطاق خصوصی سلطان گرفته تا بار کامعام از میدان  
رزم گرفته تا مجالس بزم و شکار در دامان دشت و روی آب های هیرمند هر جا  
حاضر بود و با دیده بصارت چون کمره عکاسی خود کار واقعات و پهلوانان و  
مجالس آنرا باروشنی و نازکی واقعی و حقیقی آن در تومار و تمانه آن که در آن  
ثبت می نمود. طوری که همه میدانند که ستفانه قسمت کالی این چشم دیدها هم  
از جفای روزگار محفوظ نمانده جز قسمت محدودی که اقامت چند روزی  
مسعود در لشکر گاه جزء آنست و قریبیکه و غده لایم بر روی کوههای تنگ کالی  
خصوصی و درباری او را در کوشک دشت لکان از عیشک شکامه بیهقی در موقعش  
شرح خواهیم داد.  این کوشک در کوشکهای دیگر  
مجموع آبادی های لشکر گاه یا لشکرکری داری که هشتاد هری گزی آنرا  
همان کاخ سلطانی یا عبارت بیهقی کوشک دشت لکان تشکیل میداد و از طرف  
پدر و پسر محمود و مسعود در آن آبادی ها شده است و از نقطه نظر ولان و نقشه  
عمومی و ریخت و توأخت و کمره بکدشت و حصول یک تصویر واحد است در تاریخ  
و معماری اسلامی بالعوم و در تاریخ عمرانی اسلامی عصر غزنوی افغانستان  
بخصوص اهمیت فوق العاده دارد زیرا همان طوری که متأسفانه سابقه مظاهر  
هنری و نهادیس عصر غزنوی باکلی نایب است و از خاطر ها فراموش شده  
است سبک عمرانی این عصر بخصوص رونق عمرانی درباری و سلطانی که در  
هر دور و عصر امتیازاتی دارد یک قلم از خاطر ها محو و ناپوش شده و باربرانی های  
پی در پی که در عصر غوریه ها و متعاقب آن در زمان تمام حیات چندگانه او تصور  
بعمل آمده است شواهدی از آن باقی نمانده و آنچه هم که بصورت بسیار  
محدود باقی مانده بود در اثر آشوب دوره های بعد و خانه جنگ های داخلی  
و حتی با آبادی های جدید بعدی که حشت و سبکها را به جای دیوار  
استعمال کرده اند از بین رفته است و بهر حال آنچه از این عصر باقی مانده به



پشت ران پشت ثابت

شکرگاه

(( ۱۳۲ ))

گشت ولی لشکر گاه و کوشک دست لشکران از چو کات و زندگانی مردمان عادی  
 غزنه دار السلطنه باشکوه غزنویان همان غزنه‌ای است که از نقطه اهمیت سیاسی  
 و آبادی و عمرانی و انکشاف علوم و ادب در آسیای وسطی با بقاع دیگر خلفای  
 عباسی هم عصر و هم‌مل بود در ۱۱۴۸ از دست علاءالدین چغانوز در ۱۲۳۸  
 در بیداد چنگیز و در ۱۳۲۶ در چو و مغولها چنان سوخت و منهدم شد و بر باد  
 بگریخت که امروز جز اتلال خاک بلران دیده و آفتاب خورده چیزی در بگریخت  
 در آن باقی نمانده و گویند غیر صفا که رازی بقول مثال حقیقی مانیک‌ها می‌تواند  
 در کوشک کسین محمودی ایلک‌کاخ فیروزه‌ها پیدا شود و در کوشک کوشک و در کوشک  
 در خود انظر شهر بشت هم از آبله‌ی‌های سلطنتی عضدالدین ایلخان نامی و با  
 کوشک و آفرخی از غلورانی و در باره هیرمند دیده‌ام و در کوشک او در نظر عالمی مشهور  
 فرزند و در اجسام میساخت افروزی که از نقطه نظر حیات سلطانی باقی با ملاحظه با نبرد  
 از روی آن به چنگیزی یکی از کوشک در ماری عصر آگاهی پیدا کردیم باقی نمانده  
 زیرا بشت که مقصودم در اینجا از نقش شهر است و دامنه‌های آبادی آن اختار بعد از  
 بالا حصار در داخل باره و بروج شهر و خارج آن آن افتاده بود که همه در کوشک  
 خرابکاری‌ها شده اگر چه در نفس شهر بشت که شامل آبادی‌ها و منازل اهل کوشک  
 و تجارت‌خانه‌ها بود با وجود خرابی‌های عصری و تجمور و زلزله کم و بیش زنده گمانی  
 ادامه داشت ولی بعد از هر کوشک اینها از نظر طبیعی که نتیجه طبیعی آن در اهر  
 زمینة ضعیف عمرانی می‌شود است و آبادی‌ها و حرمت کاری آن‌ها می‌تواند  
 بالکل شکل و قیافه عمرانات قدیمه عصر صفاری و غزنوی از میان رفته و بکوشک  
 و آجر بعد از اینکه چندین مرتبه بجای مختلف استعمال شده است هنوز هم بجای‌های  
 نوی استعمال میشود و در بعضی کوشک‌ها در بعضی کوشک‌ها در بعضی کوشک‌ها  
 در بعضی کوشک‌ها در بعضی کوشک‌ها در بعضی کوشک‌ها در بعضی کوشک‌ها  
 در غزنه و با از زمان غوری سابقه‌های در چشت و هرات باقی نمانده و بجای  
 خود از نقطه نظر آبادی‌های آن دوره‌ها منتهای اهمیت دارد ولی مجموعه مفیدی  
 از آبادی‌های غزنویان آنهم آبادی‌های کوشک سلطنتی با قدمت‌های منحصراً  
 در باره کاه‌عام و دیوان و وزارت و دیوان رسالت و نواحی لشکری و منافع اجزای  
 دیگر که تعمیر است اصلی آنها مطالعات عمیق فنی بکار دارند چیزی نیست اما

منحصر به لشکر گاه که بقایای آن بطول چندین کیلومتر در بیست کیلومتری شمال غرب کرشک و نه کیلومتری شمال شرق بالا حصار است. در کنار مسیر هیرمند افتاده و به استثنای گنبد ها و سقف ها باقی بیکر عمرانات با برجاست و از همه چیز گذشته فقط تناسب و آهنگ حکم می کند که این بار گاه خسر و انه مقر شاهانه و مرکز اقتدار و نیروی سلاطین مقتدر و عظیم الشان بوده شبیه نمی نیست که غزنویان نظیر این آبادی بلکه از او و نقطه نظر تجمل کوشک های مجلل تر در سایر بلاد قلمرو خویش در بلخ و هرات و سرخس که در آن و شاپور و روی آباد کرده بودند و عروس الفلک غزنه مرکز امپراطوری غزنوی مقرر بود و در آن هم باش دائمی خاندان سلطنتی با داشتن کوشک ها و باغ ها که اقلا نامهای آنها تا حال زیب و در آن قصیده ها و متون تاریخی است امتیاز داشت ولی متأسفانه اینها همه در آتش بیدادگری های خود و بیگانه نابدید شده است البته لشکر گاه و کوشک دشت لیکن هم از جور و جفای زمانه و نهیب غیظ و غضب امپال بشری زمانی نیافته و ای بازا امتیازی که دارد این است بهر دستی که سوخته دست دیگری با برای آبادی آن دوازده شده عبارت دیگر نقشه و پلان و ترتیبات آن بهمان شکل اولی و اصلی باقی مانده و اگر مرمت کاری نشده ناقشه آن معشوش شده و بعد از آن آتش سوزی شده خود آباد از طرف شده و نه در مجاورت آن آبادی بعمل آمده تا کل و خشت و سینگ و مصالح و نقشه آنرا در خود بنایا در جای دیگر استعمال کنند و اینها در شاهنامه و تاریخ از روی آثار سوختگی که روی بعضی محلات است در حصص فراقی دوارها در افغانستان بعضی اطاق ها دیده شد احتمال زیاد میرود که کوشک سلطانی را با آتش سوزی ویران نموده باشند و احتمال زیاد هم میرود که این بعد از خرابی غزنه و چون در مراجعت علاءالدین جهانسوز به غور صورت گرفته باشد بهر حال این شهر است که در معنی قسمت تجارتی شهر بعد از آشوب این زمان بعد از خرابکاری های نیمه و از دانی های کم و بیش ادامه داشت که آب در نهر ها و فمات ها جاری بود و ای لشکر گاه در آتش سوختگی و تصور اولی هر چه سوخت سوخت و هر چه مانده در دامن دشت بیکران و در آغوش آن هیرمند و سایر باقی ماند زبست اگر سوخت اگر و بران شد و با شد آن آن اگر گذشته شد تا داخل و دارائی شان به ناراچ رفت باز هم از میان هر دمان او را شهر جمع می پیدا شدند که بعد از آرامی طوفان بیداد در پناه در و در و در سوخته جمع شوند و چند اگانه دیگر هم زانند کتابی



و در هر روز گنند ولی لشکر گاه و کوشک دشت لنگان از چو اکات زندگانی مردمان عادی  
 بلندتر و بزرگتر و عالی تر بود و در نتیجه اسیر عظمت خودش و متروک ماند  
 و بعد از انهدات نهر های آب از طرف نیمه مور قسمت های معمور و سرسبز دشت  
 لنگان آهسته آهسته خشک شد و بالاخره آخرین شعله حیات هم در خرابه های  
 شهر است خاموش گردید و لشکر گاهی که یک روز قلب خروشان ارودی  
 محمودی و مسعودی زاد در حاشیه سیستان تشکیل داده بود و آواز دهل و شیپور آن  
 در ماورای آب های آمو و هامون شنیده میشد بکلی خاموش شد و چنان در حاشیه  
 دشت به گوشه فراموشی افتاد که حتی کاروان هارا هم بر خرابه های آن گذر نیست.  
 جواز قندقار هم ایچو \* \* \* \* \*  
 این بود آنچه بصورت غیر مترقبه و در منتهای شتاب و عجله در ظرف دو ساعت  
 عصر روز پنجشنبه ۲۶ حمل در لشکری بازار دیدیم و آنچه بصورت خواب در  
 خیال باقی مانده شرح دادیم حالا قرار یک در اوائیل مقاله وعده داده ایم میخواهیم  
 به تاریخ مسعودی مراجعه کنیم و به بینم که کاتب دیوان رسالت استاد ابو الفضل  
 بیهقی ضمن مسافرت های مسعودیه است چه خاطر هائی را در لشکر گاه و کوشک  
 دشت لنگان ثبت کرده است.  
 (لنگان) تا جائی که عجاالتا در موضوع مسافرت های مسعود بطرف بست نجس کرده ام  
 در سه سلطان دو مرتبه از غزنین بطرف بست رفته که یکی آن گذری بوده و اصل  
 قصدش جرجان یا گرگان بود و تقریباً یک ماهی هم در بست گذرانید که هم  
 آن توقف کوتاهی بوده و هم بیهقی یاد داشتنی مبنی بر گذارش ایام این توقف ندارد  
 و بالا مسافرت دیگر مسافرتی است که اصلاً قصد سلطان بست بوده و تقریباً هفت ماه از غره مجرم  
 است تا یازدهم رجب سال ۵۲۸ هجری قمری را در بست یا صحیح تر بگویم به کوشک  
 فرسنگ دشت لنگان در قلب لشکر گاه در يك فرسنگی یا سه گروهی نفس شهر بست  
 در این گذرانیده است و اصلاً مقرا و کوشک سلطانی چه در عصر پدرش محمود و چه  
 گوشت در عصر خود او در همین جا بود. شاید غیر ازین دو مسافرت و دو دوره توقف  
 در کوشک دشت لنگان مسافرت های دیگری هم سلطان مسعود به بست  
 از آن بوده باشد که البته شماره صحیح آن اینجا منظور نظر نیست.

تاریخ مسعودی ۵۲۸ هجری قمری - ۱۱۳۵ میلادی - روز پنجشنبه ۲۶ حمل ۱۳۰۰ شمسی - دشت لنگان

در حال آنکه بشهلاکت و حواله بیبتهقی فرسود استخر اراج مطالب این سفر بوطه به  
 لشکر گاه و کوشک دشت لنگان برآمده ایم میخوامیم پیش از ذکر سایر  
 وقایع نسبت به خودآبادی ها و اساس طرح آن مطالبی بعرض برسیانیم  
 از روی پیدایش بیبتهقی در جاهای متعدد چنین معلوم میشود که سه مورد در فن  
 مضافی و نقشه کشی و طرح بناها و باغها و میدان ها به اصول مهندسی مهارت  
 بسزا دادند و شخصا در طرح نقشه های عمارات جدید و نیز میدانها و باغها  
 آبادی های پیدایش خویش سهم عمده گرفتند و امور عمرانی و ساختن تکرانی و مراقبت  
 می کردند و اینها را بوطه به دخالت شخصی سلطان در کارهای عمرانی بدرجه  
 را ذکر می کنیم که در ذیل وقایع سال ۱۳۸۸ آمده و طوری که خواهد دید  
 به آبادی های لشکر گاه در بست هم اشاره می شد است  
 در محرم این سال غزنین سه شبه بود امیر مسعود رضی الله عنه این روز در  
 گوشک در عبدالاعلی سوی باغ رفت تا آنجا مقام کشید دیوانها آنجا راست  
 کرده بودند و بسیار بناها زیاده کشیده بودند آنجا و یک سال که آنجا رفتیم  
 دهلیز در گاه و دکانها همه دیگر بود که این پادشاه فرمود که  
 چنان دانستی در بناها که هیچ مهندسی را بسکس نشماردی  
 و آن یک سرای نو که بنیامید می کردیم بسنده است و بشاپور  
 شاه باغ و در گاه و میدان بود هم او کشید بخط خویش سرائی میدان نیکوئی  
 و چندین سزایچها و میدانها تا چنانکه هست او به بست دشت چو کبان  
 لشکر گاه امیر پدش چندان زیادت هافرمود چنانکه امروز بعضی برجای  
 است و این ملک در هر کجا و آبتی بود اینرا عذر گرفته بروی رحمت کشاد  
 تا ازین چند نظر واضح میشود که مسعود در فن مهندسی به هیچ مهندسی  
 تن نمی چاد و بخط خویش نقشه بناها و سزای ها و میدانها را کشید  
 و لشکر گاه بست که اصل موضوع مقاله ما است اصلا در عصر پیدایش  
 محمود بنا شده و لشکر گاه او بوده و مسعود در اینجا بناها و سزایها و میدان  
 های جدیدی علاوه کرده و او را کر (دشت چو کبان) را مربوط به لشکر گاه بنکیریم  
 و در اوئی شان و نام او می شود میدان چو کبان بازی در لشکر گاه یا در بست ساخته  
 آرامی طرفین پیداد در بناها در ذیل شکسته جمع شوند و چند کاشی که در گاه

مجله آریانا ( ۱۰۰ ) این چند را محمد محمد اعظم -



و در مورد کلمه (چو گمان) و (لنگان) طو ریکه در آغاز مقاله عرض کردیم  
 همچنان کلمه (لنگان) اسم اصلی و عمومی دشتی است که در میان خط جریان  
 درود داخله میرمند و از غناباد افتاده و دشت چو گمان عبارت از میدان چو گمان  
 بازاری است که بسککلن غالب در لشکر گناه از طرف مسعود احدالت شده بود  
 مسعود درود مسافرتی که از غزنه بطرف بست نموده در راه طبعاً در نقاط  
 مختلفی توقف کرده ولی بییهی دهر در مر تبه فقط از تکین آباد اسم می برد  
 و این تکین آباد بصف شهر و ولایت هر دو آمده که اینجا در پی تحقیق و تعیین  
 موقعیت آن نیستیم و محض اینقدر متذکر میشوم که قرار اکثر احتمالات در  
 جوار قندهار حاضر بوده و جرابه های موجود عقب پو زه «چهل زینه» از آن  
 نمایندگی میکنند بمر حال این چند سطر ذیل از متن تاریخ مسعودی راجع به  
 حرکت سلطان از تکین آباد بطرف بست قابل دقت است.

«تاریخ سنه ثمان و عشرین و ار بعماته غره مجرم روز دوشنبه بود و بکوشك  
 دشت لنگان فرود آمد روز پنجشنبه چهارم مجرم امیر رضی الله عنه و این کوشك  
 از بست بریک فرسنگی است ...»

(لنگان) همان کلمه است که ضبط های مختلف آنرا در ستون مختلف  
 در صفحات اول این مقاله داده ایم و به اعتبار وزن و قافیه مصرعی از قصیده  
 فرخی بالاخر ضبط (لنگان) را نیز صحیح دادیم همین حال صورت صحیح و واقعی  
 آن هر چه باشد درین شبهه نیست که مسعود نه در نفس شهر بست و نه در در  
 و بالا حصار شهر بلکه در یک فرسنگی آن و به کوشك دشت لنگان فرود آمده  
 است و واضح میشود که مقرو کوشك سلطان نه در خود شهر بلکه به يك  
 فرسنگی آن در دامن (دشت لنگان) وقوع داشت . موقعیت این کوشك را  
 درین دشت از روزنه نگاه و زبان مسافر دیگری بشنوید که خود بزرگترین  
 گوینده سیستان است و از جانب سیستان سوی بست می آید و اشارت لیه از جانب  
 غرب می آید و از دشت مهیب و هولناکی می گذرد که بهتر است توصیف آنرا  
 از زبان خود او بشنوید:

من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندراو از نهبید دیو دل خوناب کشتی هر زمان  
سهامین راهی فرازش ریزه سنگ سیاه پهنو و در دشتی نشیبی توده ریگ روان  
ریگ او میدان دیو و خوا بگام ازدها سنگ او باین بیرو بستر نشیر زبان  
کامرفتن ریگ او چون بیشتر در زیر پا گاه خفتن سنگ او چون نیش گزدم ز بران  
زان درازی راه بادل گفتمی هر ساعتی کین بیابان را میگردیدند خواهد بد کران  
اندرین از پیشه بودم گز کنار شهر بست بسیارک آب هیر هند آمد بگوشه ناگهان  
منظر عالی شه بنمود از بالای دژ کاخ سلطانی بدیدار آمد از دشت لکان  
فخی از کنار شهر بست و از کنار آب های هیر مند که از بای دیوار های  
بکحصه شهر میگردد دور در دامان دشت لکان کاخ سلطانی را مشاهده میکنند  
(کاخ سلطانی دشت لکان) متذکره او (کاشک دشت لکان) متذکره  
بیهقی در یک فرسنگی بست ه دیوک چیز است و عبارت از مقر سلطانی در حوالی  
قریب بست میباشد خواهید گفت کاخ یا کاشک دشت لکان با لشکر گاه  
بالشکری بازار چه ارتباط دارد؟ اینک باز به متن تاریخ مسعودی مراجعه میکنیم:  
مسعود به قرار چند سطر اول متن روز پنجشنبه چهار محرم سنه ۴۲۸ هجری  
قمری به کوشک دشت لکان فرود آمد و آنجا تقرر دارد و چند روز بعد به  
مناسبت ورود رسول سلجوقیان بیهقی چنین می نویسد:  
روز دهم نوزادینه روز دهم محرم دور رسول سلجوقیان را به (لشکر گاه) آوردند  
دانشمندی بود بخای مرغی سخن گوئی او کز کما نر که گفتندی از نزد لکان  
آن قوم است. جشنی که در مسعودی مذکور است در روز دهم محرم سال  
روز دوشنبه هفتم صفر سال مذکور بعنا سبت حادثه که حین کشتی سوازی  
در آب های هیر مند واقع شد و نز دیوک بود مسعود غرق شود و او را به کشتی  
رسانیده و نجات دادند بیهقی میسکارد: (لکان کسم) ناله آن قوم  
چون امیر به کشتی رسید کشتی ها بر اندند و به کرانه رود رسانیدند  
و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بسکر دانید و نرو تپاه شده  
بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد و خبری سخت ناخوش آدر لشکر  
گاه افتاده بود و اضطراری و تشویشی بزرگ به پا شده و اعیان و وزیر بخدمت



استقبال درآیند و چون یادش را سلامت یافتند خوش و دعا بود از لشکری و رعیت  
 و چندان صدقه دادند که آنرا اندازه نبود. . . . .  
 در این دو بارچه در حالیکه سلطان مسعود در کوشک دشت لنگان تقرر داشت  
 بمناسبت دو واقعه از (لشکر گاه) اسم برده شد اولی آن به صورت قطع حکم  
 میشود که کاخ دشت لنگان در لشکر گاه وجود دارد زیرا که چنین نبود در سول  
 سلجوقیان را به لشکر گاه چرا میدانند پس کاخ سلطنتی همان طریقه بقایای آنرا  
 ملاحظه کردیم با لشکر گاه و آبادی های ملحقه آن پیوسته است و متصل به دو  
 کوشک و لشکر گاه هر دو در دامان دشت لنگان واقع شده اند  
 و لشکر گاه همین لشکری بازاری است که تا حال خرابه های با عظمت و بزرگی  
 آن به سه گروهی بنا ۹ کیلو متری شمال شرقی بالاخصار بست و تقریباً در حوالی ۲۰  
 کیلو متری با ۷ گروهی جنوب غربی کوشک دیده میشود و این اولین باری است  
 که بصورت قطع و یقین موقعیت یکی از کوشک های سلطنتی در محل بستگی از  
 لشکر گاهای غزنویان را با بقایای آن تقریباً بحال آبادی مشخص و تعیین شده است.  
 یکی از واقعاتیکه در روز اول ورود سلطان مسعود در کوشک دشت لنگان  
 بعد از چاشت روز پنجشنبه چهارم محرم سال ۴۲۸ هجری قمری میان آمد  
 لشکر آهواست در داخل باغ بزرگ کوشک که اینک بساتین بیهقی موضوع  
 را از نظر شما میگذرایم :

تزدیک نماز پیشین که همه لشکر بره داشتند و ازدو گان، نخچیر برانده بردند  
 و اندازه نیمه نخچیر آن نواحی را چون پره تنگ شد نخچیر را در باغ راندند  
 که در پیش کوشک است و افزون از پانصدو شصت بود که بیاغ رسید و بصحرا  
 بسیار گرفته بودند بیوزان و سگان و امیر بر خضر این شست و تیر میافزادخت و غلامان  
 در باغ می دویدند و می گرفتند و سخن نیکو شکاری رفت و همچنین دادند مردم  
 که امیر محمود در رحمة الله علیه کرد اینجا و هم به بست و کور خری در راه  
 بگرفتند و بداشتند کباشکاهای پس فرمود تا داغ بر نهادند بشام محمود و بگذاشتند  
 که بمجدشان پیش وی خوانده بودند که بهرام گور چنین کردی ام نکند می

(۲۰)

آریانا

شماره ششم سال ششم

اگر بخاطر داشته باشید عیناً مطابق این متن او این معنی که در لشکر گاه بعد از مدخل بزرگ وارد آن شدیم محوطه بسیار وسیع و بزرگی بود مربع که دیوارهای آن تا امروز پدیدار است و صفه می هم در وسط آن تا حال باقی است تا این محوطه بزرگ همین باغ پیش روی کوشک است که مدخل آن راجع بطرف دایمان دشت لیکن مفتوح می باشد و تماماً آن سینه وسطی جایگاه نشستن محمود و مسعود در روزهای شکار بود و به نحوی که بیهقی شرح می دهد لشکری ها در روز ورود مسعود به کوشک از لشکر گاه به صحرا بر آمده و حلقه بزرگی کشیده بودند و قرار دیکه اصول بود حلقه را تنگ کرده و در حدود پنجاه یا شصت آهورا داخل باغ کردند و به ناسکی که خوانندید شکار کردند از بیانت بیهقی معلوم می شود که در این باغ محمود هم شکارها کرده است شکار حیوانات صحرائی در داخل محوطه باغ بیشتر در عصر سائیان معمول و مروج بود و چنین باغی را در این عصر (فردوس) می گفتند و مجالس زیادی از شکار گاه های شاهان ساسانی روی قاپ های نقره و غیره در موزه ها مخصوصاً در موزه ارمنستان در این قرار وجود است و قراریکه بیهقی اشاره میکنند مجدثان نقل شکارهای گوره خرابه ام و غیره را برای محمود می نمودند و او هم به سنت بهرام بنام خود بر گره خوری داغ نهاد (شکار گاه) آوردند و بهر حال در میان محوطه های خرابه بزرگ لشکر گاه در محل باغ شکار محمود و مسعود کوچکترین شبهه و تردیدی موجود نیست و صد در صد یقین کامل دارم که چهار دیواری نهایت بزرگی که تعریف کرده ام همان باغ شکار است و آنچه بیهقی نقل میکنند در محوطه همان چهار دیواری بعمل آمده است در ذیل واقع می که همین توقف مسعود در کوشک دشت لیکن و در لشکر گاه واقع شد آمدن ابلجی های سلجوقیان است که به روز آدینه زدهم محرم ۵۲۸ وارد لشکر گاه شدند و بیشتر بمناسبت ذکر نام لشکر گاه از آن تذکر دادیم بیهقی می گوید و دیگر روز شنبه امیر بار داد سخت بلشکوه و تنگدلف و رسولان را پیش آوردند و خدمت کردند و بندگی نمودند به دیوان وزیر



( ۲۲ )

لشکر گاه

میرسد در اینجا بود و عرض کردیم که متصل آن جا و دورتر ها کشتی های مخصوص  
 برآید و صاحب دیوان رسالت آنجا وقت خواجه بونصر مشکان و خالی کردند و  
 مقصودم ازین چند سطر (باز دادن) امیر و بردن رسولان است به (دیوان وزارت)  
 و از آن معلوم میشود که در کوشک سلطنتی دشت لشکر گاه گاهی برای بار  
 دادن ابلجی ها و رسولان بوده و محلی بنام دیوان وزارت موجود بود و آن گاه  
 شرح بقایای آبادی ها طوریکه پیشتر داده شده است کمی وقت شد و محلی بنام  
 تالار در بار یاد شده است و این همان بار گاه سلطنتی است که اینک رسولان  
 سلجوقی را ۹۲۹ سال قبل در زیر رواق ها و کسبیدی مجلل و بزرگ آن  
 مشاهده می کنیم. همین اسم از تالار دیگری شبیه تالار در بار ولی به پیمانه  
 و کوچکتر صحبت شد اینجا را به اکثر احتمال همیشه آن همان دیوان وزارت  
 خوانده و صاحب دیوان رسالت خواجه بونصر مشکان رسولان سلجوقیان را در  
 آنجا پذیرفت و با آن ها عهدا کرده نمودند و از چند بخاری و مردتر گمان می خواستند  
 دست درازی سائر تر گمان هزارا بهانه قرار داده و اجازه تسلط بر شهر و روستا  
 حاصل کردند ولی بعد به کینه حقیقت بی برده و قهر شدن بوزیران  
 وزیر احمد عبدالحمید و بونصر مشکان با ایشان فهمانید که اگر این گونه  
 عازمی هزارا گنار بگذارند به شمشیر ایشان را به راه خواهند آورد و بعد از چند  
 روزی رسولان رخصت شدند و نگاه علوم انسانی و نظامی است و بیای آنجا  
 یکی از اوقات دیگری که چین بوقف مسعود در لشکر گاه واقع شد لشکر  
 و خانه چیه شدن کشتی است در رودخانه میر مندر که از نقطه نظر بوقیبت کوشک  
 و آبادی های لشکر گاه کنار مسیر رودخانه و جلایک پهنای کسری که مقلی  
 لشکر گاه در اطراف سواحل منبسط است کم از زیاد می کشند و چه اندان این  
 موضوع در متن تاریخ مسعودی قسمت های مختلفه صحنه را از میدان لشکر و سواحل  
 رودخانه گرفته تا اطراف های خصوصی کوشک همه را در نظر ما جسم میسازد و بیستی  
 می نویسد در روز دوشنبه هفتم صفر امیر شب گمیل بر نشست و به کران رود امیر ممدارفت  
 بابازان و یوزان و چشم و ندیمان و مطربان و خوردنی و آب بود دنیا و صید بسیار بدست  
 آمد که تا چاشنگاه بصید مشغول بودند پس لشکران آب فروان آمدند و خیمه  
 و شرابها زده بودند فان بخوردند و دشت به ... کردند و بسیار نشاط یافتند

آمده پس از نماز امیر کشتیها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگتر راجهت  
 نشست او راست کردند و جامها افکیندند و شرابی روی کشیدند و روی آنجا رفت  
 بادوندم و کسی که .... از .... و دوسا قی و غلامی سلاحدار و ندیمان و مطربان  
 و فرایشان و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند و کس را خبر نه ؛ نگاه  
 آن دیدند که چون آب نیر و کرده بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن گرفت  
 آنکاه آگاه شدند که غرق خواست شد ؛ بانگ و هزاهز و غریب خواست امیر  
 برخواست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند ایشان در جستند  
 هفت و هشت تن و امیر را بگریفتند و بر بودند و کشتی دیگر رسانیدند و نیک گفته  
 شد و پای راست افکار شد چنانکه یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ  
 نمانده بود از غرقه شدن اما ایند عزت کرده رحمت کرد پس از نمودن قدرت و چون  
 امیر بکشتی رسید کشتیها بر افتند و بگریفتند رود رسانیدند و امیر از آن جهان  
 آمده بخیمه فرود آمد و جامه بگریفتند و ترو نپناه شده بود و بر نشست و به زودی  
 به کوشک آمد که خبری سخت با خوش در آنکاه افتاده بود  
 و اضطرابی و نشوشی بزرگ پیماشده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند چنان  
 پادشاه را سلامت یافتند و خوش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه داد  
 که آن را اندازه نبود ؛ و دیگر روز امیر نامها فرمود بغزنین و جمله عملیات برین  
 حادثه بزرگ و صعب که امتداد سلامت بدان مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار  
 درم بغزنین و دو هزار بار هزار درم بدیگر مثال به مستحقان و در ایشان دهند  
 شکر این را و شبته آمد و توقع موکد و مبشران بر رفتند و روز پنجشنبه امیر را  
 تب گرفت تب سوزان و سرسام افتاد چنان که بارها تب است داد و هیچ آب گسست  
 از مردمان مگر اطباء وانی چند از خدمتگاران هر دوزن را دلها سخت متعجب  
 و مشغول شد که نا حال چون شود...؟؟؟  
 اگر خواهانندگان گرامی بخاطر داشته باشند در قسمت های گذشته حقانیه  
 هنگامیکه خرابه های لشکر گاه و موقعیت آن را که کنار مجرای هیرمند  
 شرح می دادیم اقلاً به یکی از مدخل های بزرگ آبدیها بطرف مجرای رود  
 خانه اشاره کردیم و گفتیم که یکی از راهای کوشک سلطانی بطرف آبهای



هیرمند در اینجا بود و عرض کردیم که متصل آن جا و دورتر ها کشتی های مخصوص  
 کوشک سلطانی همیشه آماده می بود که گمان نمی رود که مانند پلی که مقدسی  
 در بست نذ کنار میدهد و روی بسک عدم زورق ها ساخته شده بود در لشکر گاه هم  
 بوده باشد وجود پل بست با اشاره هائی که از طرف نویسندگان قرن چهارم  
 هجری شده ثابت است و از روی بقایای برجی که در چند متری سواحل فعلی  
 رود خانه هیرمند نزدیک به پای حصار بناغلی نایب الحکومه قندهار دیده اند  
 احتمال زیاد می رود که پل مذکور در نزدیکی در بست وجود داشت زیرا گمان  
 زیادی می رود که برجی که بقایای آن دیده شده یکی از نقاط اتصال کشتی های  
 پل بوده باشد. بهر حال گمان نمیکنیم در مقابل لشکر گاه روی هیرمند  
 چنین پلی بوده باشد. صحنه شکار فوق الذکر مسعود جلگه فراخی بوده مقابل  
 لشکر گاه آن طرف رود هیرمند وجود بازها و سگ های شکاری نشان میدهد  
 که در پیرامون قصر جاهائی برای این قبیل پرندگان و حیوانات تهیه شده بود  
 چنانچه منجمله کسبو تر خانه کوشک را دیدیم و تذکری از آن دادیم.  
 واقعه کشتی خواستن امیر بعد از آن چاشت و بعد از نماز که غالباً نماز پیشین  
 باشد واقع شده و به شرحی که در متن بیهقی خواندید حادثه ناگواری رخ میدهد  
 که در نتیجه سلطان از غرق شدن نجات می یابد ولی به پای راست جراحت می  
 بردارد و قرار یکه از بقیه بیانات ما بعد بیهقی معلوم میشود برای چندین روز  
 کسالت مزاج و تب شدید بر امیر وارد میشود. مربوط به صحنه حادثه در اینجا  
 بفرمائید که امیر بعد از اینکه کنار رودخانه در خیمه ئی لباس عوض کرد  
 (بر نشست و بزودی به کوشک آمد که خبر سخت ناخوش در لشکر گاه افتاده بود)  
 ازین جمله واضح میشود که این حادثه در حوالی قریب لشکر گاه و کوشک سلطانی  
 جزء آن واقع شده است و باز از خلال واقعه دیگر معلوم میشود که مو قف  
 سلطان مسعود در بست در کوشک دشت لنگان در لشکر گاه بود. واقعه  
 قرار یکه بالا متذکر شدیم سلطان در اثر این حادثه مریض شد و سخت تب  
 کرد و حال دربار و دادن بار عام را نداشت. درین میان رسولی از طرف پسران  
 ظاهر علی تنگین میرسد که از بعد ورود رسولان سلجوقیان دومین رسولی است که حین

است به نیکوئی درین باب آن نامه که به یوسهل نبشته اید نوییاری تا موقع  
 کنیم که مقال دیگر است  
 منظور اساسی از ذکر این پارچه شرح چگونگی اطاقی است از سرای خصوصی  
 کوشک سلطنتی که طبق هدایات طبیب دربار آنرا سرد و نارنگ کرده اند و مورخ  
 بصیر و موشکاف با دقت نظری که در ملاحظیات خود دارد این همه جزئیات  
 قیمت بهار را که منظور اساسی تاریخ نویسی است بجا میدهد و خوانندگان عزیز  
 بیاد خواهند داشت که حین شرح محلی بنام تالار دربار متذکر شدیم که در قسمت  
 شمال آن مشرف بر مسیر رود خانه اطاق هائی دیده میشود که قیمت خصوصی  
 کوشک سلطنتی را تشکیل میدهد اطاقیکه سلطان مسعود در اثر کسالت مزاج  
 در آن استراحت دارد حتما در همین گوشه کوشک بوده و سرای خصوصی سلطنتی  
 اطاق های متعددی داشت که در بجه های بعضی آن بطرف سطح رودخانه میر منند  
 باز میشود و مقابل آنها مغزله زیبا و باشکوهی روی آبهای دریا و جلگه  
 بهار و سردسیر افتاده بود قسمتهای خصوصی کوشک سلطنتی دشت لیکن مانند  
 سایر حصص آن و مابقی آبادیهای لشکرگاه همه آباد و بدون سقفها و گنبد ها  
 بارکن عمارات همه یا برجا است و میشود اطاق باطاق اگر کش کرد و مختصات  
 معماری و اثر تزیینات آنها را مطالعه نمود  
 قراریکه از متن تاریخ مسعودی برمی آید سلطان قراریکه ذریعه بییهقی بکاتب  
 دیوان و مسالت بنواصر مشککان از صحت مندی خود اطمینان داده بود چند روز بعد  
 رفو بر بجلوس در دربار عام شد چنانچه بییهقی گوید: اگر بد: ...  
 و روز پنجشنبه غرماه و بیع الاول امیر مسعود بار داد که سخت تندرست  
 شده بود بارعام و حشم و اولیا و رعایای بخت پیش آمدند و تقارها بگردند و رعایا  
 باوراء دعاهای فراوان گفتند و بسیار قربانی آوردند بدر کیا و قربان کردند  
 نوبان بدو ویشان دادند و شادی بود که مانند آن کس بیاد نداشت  
 در زمانه سلطان تازمه بر طرف شد و ولی در همان اطاقیکه شرح  
 لیکن استراحت دارد و بییهقی بدان جا بحضور مشرف شده بود بار دیگر مورخ



شهباز را میخواست و این دفعه بشکر گاه نعمت سحت که خدای متعال بوی ارزانی فرموده بود اراده میکنند تا برای قاضی بست پورالحسن بولانی و پسرش بوبکر که از کس چیزی نمی گرفتند و به منتهای تنگدستی و عسرت زنده گمانی میکردند يك يك کيسه حاوی هزار مثقال زر بدهد و این موضوع را ذبغه بیهقی به بونصر مشکبان حالی کرد و کتاب دیوان رسالت قاضی و پسرش را احضار نمود تا عطیه سلطانی را بگیرند ولی ایشان از قبول آن استنکاف ورزیدند و خواهش نمودند تا سلطان این لطف را به مستحقین آن بفرمایند.

\*\*\*

در میان واقعات دیگر بکه چون نوقف سلطان مسعود در گوشك لشکر گاه واقع شده و از نقطه نظر اسماء و موقعیت اماکن به موضوع اساسی این مقاله روشنی می اندازد گردشی است که سلطان از لشکر گاه سه میمند می کند اینک متن تاریخ مسعودی:

«و امیر رضی الله عنه روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سوی یمن آباد و میمند رفت به تماشا و شکار و خواجه عبدالرزاق حسن به میمند میزبانی کرد چنان که او دانستی کرد که در همه کارها زیبا و بگانه روز گیار بود و دندان مزد بسزا داد و کیلانش بسیار نزل دادند قومی را که با سلطان بودند و امیر بدان بناهای پادشاهانه که خواجه احمد حسن ساخته است رحمه الله علیه به میمند بماند و روز چهارشنبه چهارم جمادی الاول گوشك دشت لکان باز آمد و جمله که در این پارچه به اصل موضوع این مقاله ارتباط دارد باز آمدن مسعود از میمند به گوشك دشت لکان است و از آن بصورت قطع ثابت میشود که مقرر سلطان در بیست همین گوشك می باشد و هر جا که بغرض شکار یا گردش میرود باز به همین قصر در لشکر گاه مراجعه می کنند. سائر مطالب اگر بصورت مستقیم به موضوع اصلی مقاله تعلق نمی گیرد با مسافرت ماطور عام بی ارتباط نیست زیرا اباگردشی که بغرض معاينه هزار شهداء به میمند نمودیم بعد از فراغ کار اساسی به معاينه خرابه های که بشکل یشته در آمده و همچنین بزیارت بقعه که مردم مقبره خواجه احمد حسن میمندی میخوانند مبادرت نمودیم آبا بناهای پادشاهانه که وزیر موسوف در میمند ساخته و مسعود چند روزی در آن مهمان میمند بان بود روی همین یشته بود سوالی است که عجلالتا در چو کلمات حاضر شده



است به لکن می توان بداند آن نامه که به وسیله نوشته اید نویاری تا توقع معلومات نمی توان بدان بصورت مثبت یا منفی جواب داد. اما بن قدر گفته میتوانیم که در خود میمند این پشته که دو صد قدم پیش از مزار شهداء فاصله ندارد برجسته ترین و مهمترین مرکز خرابه ها است. بقعهئی که مرده مزار خواجه حسن میمندی میخوایند دو صد قدم دورتر بطرف جنوب پشته مذکور در زاویه باغی افتاده و قرار نقشه حد بندی که تهیه شد بجای کشید سابقه که فرسوده شده اکتب جدیدی آباد خواهد شد. اگر چه در فاصله آزره ی پارچه فوق متن بیهقی این امر هم استنباط میشود که میمند و یمن آباد دو جای علیحده بود ولی از چند سطر مذکور فاصله یمن آباد از میمند معلوم نمی شود تا اظهار نظری کرد. اگر یمن آباد سر راه کوشک سلطنتی دشت لنگان و میمند بوده باشد می توان آنرا در کوشک نخود فعلی قرار داد. کوشک نخود را نویسد گان قرن چهارم (فیروز وند) خوانده و بقایای خرابه های بالاحصار و نقاط مربوطه آن ساحه بزرگی را اشغال کرده و سطح آن از پارچه های تیکر های مختلف عصر اسلامی پوشیده و مملو است.

بهر حال بر کردیم به موقف مسعود در کوشک دشت لنگان و یکی دو واقعه دیگر را که واقع شده است از نظر بسگذرانیم بیهقی می نویسد: "روز یکشنبه هشتم این ماه بوسعید بن طاهر بن محمود طاهر خزیمه دار بست گدشته شد رحمة الله علیه و سخت جوانمرد و کاری بود و خرد پیران داشت". این پیش آمد را از این نقطه نظر ذکر کردیم که چاشت روز پنجشنبه ۲۶ حمل بعد از معاینه بالاحصار بست و طاق معرف آن برای صرف چاشت بجنوب خرابه ها در باغچه توقف کردیم که آنجا بقعه و زیارتی موجود است که درزبان نزد اهالی بزیارت امام صاحب شهرت دارد. بنده به همراهی جناب خلیل الله خان خلیلی بعضی پارچه های موجوده روی قبر را مطالعه کرده و ۵-۶ پارچه شکسته که بود لوحه مزار را که در گوشه شمالی در گله ها مدفون بود بیرون آوردیم و مطالعه کردیم و همه پارچه ها را در دیوار جنوبی اطاق محکم کردیم تا از بین نرود اگر چه نقل صورت فرائض کتیبه پیشم موجود نیست معذک اینقدر بخاطر دارم که اسم بوسعید بن طاهر بن محمود در آن تحریر بود.



اگر بدانچه از حافظه می گویم اشتباه رخ نداده باشد گمان می کنم این مقبره مزار همان خزینه دار بست است .

بهر حال چون صورت کتیبه لوحه نزد آقای خلیلی موجود است صحت و سقم این نظریه را انشاء الله زودتر اشعار خواهند فرمود .

\* \* \*

آخرین واقعه که بیهقی در زمان اقامت مسعود در لشکر گاه یاد داشت کرده موضوع نامهای بوسهیل حمدوی صاحب بریدری است راجع بر کشی

پسر کا کو و جمعی از تر کمانان قزلیان و یغمریان و سلجوقیان مسعود بعد از

خواندن نامها بیاناتی می دهد مبنی بر این که لشکری که ما در خراسان داریم

کافی است تمام عراق یعنی ایران فعلی را ضبط کنند، اگرچه بوسهیل بانامهای

متواتر کوشش می کنند که سلطان به هرات یا مرو مسافرتی کنند و قوای

سلطنتی متکی او باشد ولی مسعود به واقعات اهمیتی نداده و روز یازدهم ماه رجب

از کوشک دشت لنگان بست جانب غزنین روان می شود و روز پنجشنبه هفتم

شعبان بیابغ محمودی فرود می آید .

\* \* \*

خوانندگان گرامی که این چند صفحه را گنجده را از نظر گذرانیده اند حالا

درک کرده می توانند اتفاقات در دامان دشت لنگان در چه جای مهمی مسارا

وارد ساخته است و این آبادی های نیمه ویرانه که امروز از راهر و کاروان

هم کنار افتاده است هزار سال پیش چه نقش مهمی در کوشک ما و کشور ما

و خاکهای مجاورتی که همه بجز امپراطوری غزنوی بود بازی کرده است

نیروئی که هزار سال پیش در لشکر گاه تمر کنز داشت قوه بود که از کنارهای

هیرمند بر تمام سیستان و ماورای آن دیده بانی می کرد سامن امن و سلام راههای

کاروان در و شوارع تجارتمی این گوشه آسیا بود امپراطوری مقتدر غزنوی

مانند امپراطوری رومن سلطه نیرومندی بود که امنیت و آرامش را در قسمتی

از آسیای میانه بر قرار کرده و با روح تشویق زمینها را برای پرورش و نشوونمای

حیات علمی و ادبی و صنعتی تهیه نموده بود. درین شبهه نمی نیست که اهمیت

لشکر گاه و کوشک سلطانی دشت لنگان به اهمیت جغرافیائی و تاریخی

و اقتصادی و تجارتمی و سوق الجیشی شهر بست بسته و منوط بود و در سایه نام

تاریخی آن صاحب شهرت شده بود .